

فرهنگ ریشه‌شناسی زبان فارسی

(معرفی مقدماتی با چند نمونه)

گارنیک آساطوریان

به‌یاد استاد ماهیار نوابی

۱. یکی از مسائل مهم زبان‌شناسی ایرانی تدوین لغت‌نامه‌های ریشه‌شناسی یا به عبارت دیگر علم اشتقاق (etymology) می‌باشد که در این زمینه دستاوردهایی نیز در طول صد و بیست‌سی سال اخیر ثبت گردیده است، مانند فرهنگ‌های ریشه‌شناسی بلوچی، پشتو، زبانهای پامیری (گروه سُغنی-روشنی و این اواخر وُخی)، آسی، سکایی، خنتی، کُردی (از آن مؤلف این مقاله، دستنویس) و غیره. برخلاف این زبانها فارسی، بزرگترین و ارزشمندترین زبان زنده خانواده ایرانی، به‌رغم اینکه ذخیره لغوی این زبان همواره در تبعات واژه‌شناسی تاریخی ایرانی و هندواروپایی مورد بررسی قرار می‌گیرد تاکنون فاقد چنین فرهنگی است. فرهنگ ریشه‌شناسی فارسی دانشمند آلمانی پاول هرن (Paul Horn) که در سال ۱۸۹۳ در استراسبورگ منتشر شده است در حال حاضر تنها نمونه چنین اثر همه‌گیری است که متأسفانه از بسیاری جهات کهنه شده و تقریباً غیرقابل استفاده می‌باشد، کما اینکه در همان زمان انتشار نیز این کتاب مورد انتقاد شدید صاحب‌نظران واقع گردید (نک. *Persische Studien* هاینریخ هویسمان منتشر شده در سال ۱۸۹۵).

نقاط ضعف کتاب هرن از دو جنبه عینی و ذهنی است: سطح تحول زبان‌شناسی ایرانی و هندواروپایی در زمان او، به‌ویژه در زمینه آواشناسی تاریخی، فقدان پایه معتبر لغت‌نویسی و

متن‌شناسی ادبیات کلاسیک فارسی، محدودیت داده‌های لهجه‌شناسی ایرانی و اطلاعات در مورد زبانهای دورهٔ میانه و قدیم (در زمان هرن هنوز متون فارسی میانهٔ ترفانی، پارتی، سغدی و نوشته‌های بلخی کشف نشده بودند) و غیره از شمار کاستیهای عینی آن است. آوانگاری عجیب و غریب کلمات فارسی، اشتقاق غلط، مقایسه‌های اتفاقی، ننگ‌اندن بسیاری از واژه‌هایی که تاریخ آنها برای مؤلف روشن نبوده، فقدان کامل کلمات محاوره‌ای، بازسازی بن‌واژه‌های (etymon) اوستایی برای کلمات فارسی (بجای ریشه‌ها یا ستاکهای ایرانی کهن) و غیره از موارد ذهنی ضعف اثر این دانشمند پرکار آلمانی به‌شمار می‌رود.

۲. با در نظر گرفتن نکات فوق نگارنده چند سال پیش به‌طور موازی با تدوین فرهنگ ریشه‌شناسی زبان کردی دست به نوشتن فرهنگ اشتقاقی فارسی نیز زد که تا به حال منجر به نگارش ۱۲۰۰ مدخل گردیده است و به مرور زمان تعداد آنها افزایش می‌یابد. جلد اول این اثر که کلمات ایرانی‌الاصول زبان فارسی و وام‌واژه‌های یونانی، لاتینی، ارمنی، قفقازی، هندی و روسی را دربرمی‌گیرد و شامل مدخلهایی است که با آ و ا شروع می‌شوند اکنون تقریباً برای چاپ آماده می‌باشد. کلمات مأخوذ از عربی که از نظر اشتقاق شفاف می‌باشند و همچنین وام‌واژه‌های ترکی و مغولی که در اثر بنیادین گرهارد دورفر (Gerhard Doerfer) مورد تحقیق جامع قرار گرفته‌اند نک.

Türkische und mongolische Elemente im Neupersischen, Bd. I-IV, Wiesbaden, 1963-1975.

در فرهنگ جای نگرفته‌اند زیرا لزومی به آوردن آنها نبوده است.

فرهنگ ریشه‌شناسی زبان فارسی به مثابهٔ یک فرهنگ جامع و مفصل طرح‌ریزی شده است و هدف مؤلف جای دادن اکثریت نزدیک به اتفاق لغات فارسی ادبی و محاوره‌ای، در آن از جمله ترکیباتی که جنبهٔ لغوی دارند و واژه‌هایی که سیر تاریخی آنان برای نگارنده روشن نیست بوده است. برای مقایسه توجه کنید که در کتاب هرن بخش کلماتی که با مصوت شروع می‌شوند شامل ۱۴۲ کلمه است، در حالی که در فرهنگ مورد بحث تعداد مدخلها در جلد اول (آ و ا) از ۵۰۰ تجاوز می‌کند.

۳. یکی از مسائل دشواری که در راه ریشه‌شناسی روی می‌نماید رده‌بندی کلمات متشابه یا هم‌آوا (homonym) و تمییز آنها از واژه‌های چندمعناست. متأسفانه در فرهنگهای فارسی و به‌ویژه در لغتنامهٔ دهخدا این دو پدیده — یعنی هم‌آوایی و چندمعنایی — اغلب در هم آمیخته‌اند و البته این تا حدی طبیعی است، زیرا برای تشخیص عینی واژه‌ای معین در گروه کلمات هم‌آوا و تمییز

معانی غالباً بسیار ضدونقیض از همدیگر، سیر تاریخی جزئیات معنایی و واژه‌ساختی آن را باید تعیین نمود. از این نظر دانستن قوانین آوایی و تحولات معنایی (در گذر زمان چه معانی‌ای از چه معنی می‌توانند به وجود آیند) بسیار ضروری است و این احتیاج به معلومات و تحصیلات بنیادین در چندین رشته علمی دارد که همه فرهنگ‌نویسان به خصوص قدما از آن برخوردار نبوده‌اند.

از این بابت تدوین فرهنگ ریشه‌شناسی نه تنها مسئله‌ای بسیار مهم برای واژه‌شناسی تاریخی فارسی است بلکه اصولاً اهمیت آن برای فرهنگ‌نویسی همزمانی (synchronic) فارسی نیز غیرقابل انکار است.

مشکل دیگر موضوع تصحیفات خطی‌ای است که در فرهنگها و در آثار ادبی دوره کلاسیک به‌طور فراوان دیده می‌شود و ناشی از اشتباه کاتبان است. تمییز شکل اصلی واژه از صورتهای مصحف آن باز از راه به‌کار بردن روش تطبیقی و تاریخی و با پیروی از اصول زبان‌شناسی علمی امکان‌پذیر است و باید گفت که این کاری است نه‌چندان سهل. در مواردی یک کلمه دارای بیش از پنج شش یا حتی ۱۰ گونه مصحف است (مثلاً: ابهل، ابهول، ابل، بل، وهل؛ اسپغول، اسپغل، اسپخول، اسپغول، اشپغور، اشپفور و غیره). در عین حال در تشخیص شکل اصیل در رابطه با تمییز گونه‌های گویشی واژه از شکلهای مصحف آن باید احتیاط ویژه‌ای به‌کار برد. زیرا یک واژه می‌تواند دارای چند گونه اصیل گویشی باشد که هر یک به نوبه خود امکان دارد چند شکل مصحف باشند (مانند: اسپغول = اسپپوش-اسفیوش، اسپپوش، سپش، سایوش؛ ابهل = اورس-ارس، ورس، برس، هورس، اربس؛ اسپل = اسپرز-سپرز و یا ارزن = الم و غیره).

۴. ذیلاً چند نمونه از مدخلهای جلد ۱ به پیشگاه صاحب‌نظران تقدیم می‌گردد. چنین صلاح دیده‌ایم که در ارائه مطالب تغییر محسوسی داده نشود تا خواننده بتواند از این اثر برداشت صحیحی به‌دست آورد.

- علامت اختصاری ← در پراتز و بعد از یک واژه معین اشاره به آن است که کلمه مذکور در فرهنگ به‌عنوان مدخل علیحده آورده شده است، یعنی رجوع شود به.

- آوانگاری واژه‌های اصلی به دو صورت داده شده است: طبق تلفظ دوره کلاسیک (قبل از قرن نهم هجری/پانزدهم میلادی) و طبق تلفظ فارسی کنونی.

- برای رعایت اختصار منابع مدخله مختصر (بدون ذکر مکان چاپ، سال انتشار، نام مجله یا مجموعه و غیره) داده شده‌اند. شاهدهای زبانی متون نیز حذف گردیده‌اند.

آخش (āxaš)، اخش (axš) - "قیمت و بهای چیزها را گویند" (برهان)، "قیمت و بها و ارزش چیزی" (آندراج)

معین در حاشیه برهان قاطع می‌نویسد: " (آخش) ... ظاهراً ... درست نیست و اخش به فتح همزه بر وزن بخش صحیح است، چنانکه عنصری می‌گوید:

خود نماید همیشه مهر فروغ

خود فزاید همیشه گوهر اخش" (برهان، همچنین دهخدا).

• در واقع اخش نیز به نوبه خود مصحف و خش می‌باشد که در فارسی تا آنجا که نگارنده می‌داند شاهد دیگری ندارد. در هر حال این تنها راه تعریف واژه می‌باشد زیرا اخش به معنی فوق توضیح ایرانی دیگری نمی‌تواند داشته باشد.

- و خش از پهلوی *vaxš* "سود، نفع" می‌آید و در ارمنی هم به این معنی و شکل (فقط با جابه‌جا شدن مصوتها - *vašx*) وجود دارد: *vašxavačar*, *vašxaru*, "رباخوار، سودخوار، تنزیل‌خوار، صراف".

- از ایرانی کهن *waxš-* "رشد کردن، بزرگ‌شدن، زیادشدن".

- در اوستا - *uxš-*, *vaxš-* (سانسکریت - *vakṣ-*)، سغدی - *'xwš'y-* / *əxušē-* / "رشد کردن"، پهلوی *vaxšak*, *vaxšišn*, *vaxšitan*، یدغا - *waxš-* "رویدن (گیاهان)" و غیره.

- نام قدیمی رود جیحون یا آمودریا - *Vaxšu* که در نوشته‌های یونانی به شکل *Oxus* آمده است، نام کنونی رودخانه و خش (وخشاب) در تاجیکستان و همچنین اسامی تعدادی از شهرهای آسیای مرکزی نیز از همین ریشه ایرانی کهن به معنی "بالنده، فزاینده" مشتق می‌باشند. لیکن و خش به معنی "بها، نزول، سود" یعنی معادل *vaxš* پهلوی و *vašx* ارمنی در فارسی چنانکه گفته شد احتمالاً در جای دیگر دیده نشده است.

- بنابراین اگر حدس نگارنده درست باشد مصراع دوم شعر عنصری را باید به شکل زیر تصحیح نمود:

خود نماید همیشه مهر فروغ

خود فزاید همیشه گوهر و خش

منابع

Hübschmann, *Armenische Grammatik*, p. 243; Acharian, *Hayeren armatakan bararan*, IV, pp. 305-306; Bailey, *Dictionary of Khotan Saka*, p. 494; Mayrhofer, *KEWAi*, III, p. 121.

اولیک (āvelik) - "گیاهی است با طعم تلخ که برای علاج درد معده و اسهال به‌کار می‌رود و دود آن برای گوش درد بچه هم مفید است، احتمالاً معادل مریم‌گل" (از یادداشتهای مؤلف در دهکده کُندوان در آذربایجان).

• وجه اشتقاق ایرانی و یا ترکی ندارد. ظاهراً اقتباس از avelik (aveluk) ارمنی است. نام گیاهی وحشی با برگهای دراز و طعمی تلخ. ارمنیان آن را مانند گیسوی زن می‌بافند، خشک می‌کنند و در زمستان در آش می‌نهند یا با تخم‌مرغ نیمرو درست می‌کنند. قبل از استفاده در طعام چندبار آن را می‌جوشانند و آبش را عوض می‌کنند که شیرین شود. نام علمی گیاه: *Rumex L.* - واژه ارمنی ترکیبی است از awel "جارو و گیاهی که با آن جارو می‌کنند" (> هندواروپایی - obhel*) و پسوند -ik(-uk) که مأخوذ از ik(-ūk) ایرانی میانه است. یقیناً نام این گیاه مربوط به شباهت آن با جارو است.

- از زبانهای دیگر ایرانی این واژه به شکل āvilik به معنی "جارو" در زازا (دیپلی) دیده شده است. در گویشهای ترکی آناتولی نیز دیده می‌شود: äfelig, evelig, evelek "نام گیاه خوردنی" (evelig سبزی evelig pancarı).

منابع

Acharian, *Hayeren armatakan bararan*, I, pp.356-357; Vahman - Asatrian, *Gleanings from Zāzā Vocabulary*, p. 265. Asatrian, *Dim(i)lī: people and language*, p. 410; Dankoff, *Armenian loanwords in Turkish*, p. 23.

اسپناج (ispināj, espenāj) - "اسفناج است که سبزی آش باشد" (برهان)، "گیاهی علفی از تیره اسفناجیان دارای ساقه راست و برگهای پهن مثلی"، نام علمی آن *Spinacia oleracea*. - گونه‌های دیگر واژه در فارسی: اسفناج (که در زبان امروزی بیشتر رواج دارد)، اسپناج، سپاناج، اسفناخ، اسفناخ، سفناخ، اسپاناج، اسپانج، سبانج.

• واژه‌ای است بدون تردید ایرانی. موطن این گیاه ظاهراً ایران بوده است که در نام چینی آن نیز منعکس است: *po-se ts'ai* یعنی "سبزی پارسی". اسپناج برای اولین بار در قرن هفتم میلادی از نپال به چین رفته است.

- تا قرن دوم قبل از میلاد اسپناج در جهان قدیم برای سامی‌ها و دیگر اقوام شرق کهن اصولاً گیاهی ناشناخته بوده است. اولین بار در قرن ۱۱ میلادی به‌وسیله اعراب از راه اسپانیا به اروپا رخنه کرده است و از این‌رو تمامی نامهای این گیاه

در زبانهای غربی به شکل اسفناخ که در عربی رواج دارد برمی‌گردند، نک. در لاتینی *spinachium* (یا *spinarium*)، اسپانیایی *espinaca*، ایتالیایی *spinace* (یا *spinaccio*)، فرانسوی *épinard* (فرانسوی قدیم *(e)s pinoche*)، انگلیسی *spinach* (یا *spinage*)، آلمانی *spinat*، روسی *špinat* (که از آلمانی می‌آید)، یونانی *(σπαννάχι)σπινάχια* و غیره. در ادبیات انگلیسی از قرن ۱۶ به بعد از اسپناج یاد می‌شود.

- ارمنیان از قرن ۱۲ میلادی با این گیاه آشنا شده‌اند که با نام *spanax* هنوز هم متداول است. در میان ترکان اسپناج تحت نامهای *spanak*، *ispanak* معروف است.

- شکل ایرانی میانه واژه احتمالاً **spa/ināk* یا **spa/ināx* (با تحول آوایی $-x > -k$ که پدیده‌ای است طبیعی برای گویشهای ایرانی) بوده است. ظاهراً در بدو رواج اسلام در ایران در فارسی دوصورت علیحده این واژه وجود داشته است: **ispināg* و **ispināx* که معرب آنان به ترتیب اسفناج و اسفناخ بوده است. در دوران بعد به تدریج در فارسی شکل اول و در عربی گونه دوم رواج پیدا کرده و جا افتاده‌اند. اسفناخ عربی در واقع گونه نیمه معرب واژه است: با در نظر گرفتن $-f$ در میان کلمه بجای $-p$ -اصیل، $-x$ در آخر واژه ایرانی است (گونه اسپناخ نیز در عربی آمده است).

- در گویشهای ایرانی تقریباً تمام نامهای این گیاه مأخوذ از فارسی است، تنها نمونه‌ای که احتمالاً از دوره میانه می‌آید واژه *siping* در کردی است (گیاهی است خوردنی) که مستقیماً از **spināk* مشتق است (با $-a$ -کوتاه در پسوند): در کردی جزء *-nak* ($> -naka$) در آخر کلمه در اکثر موارد منجر به $(i)ng$ - می‌گردد.

- به رغم آنکه تردیدی در ایرانی بودن واژه اسپناج (ایرانی میانه **spināk*) وجود ندارد با این حال تاکنون هیچ وجه اشتقاقی برای آن پیشنهاد نشده است. البته ریشه‌یابی نامهای گیاهان و اصولاً پنداره‌های منطقه‌ای و یا به اصطلاح "فرهنگی" (*Kulturwörter*) کاری است خطرناک و در بسیاری از موارد هم مرز با تخیلات و فرضیه‌های گذرا و بی‌اعتبار. در مورد اسپناج نیز ظاهراً با همین مسئله روبرو هستیم. لیکن تعدادی از نامهای گیاهان در زبانهای ایرانی (علاوه بر کردی) وجود دارند که اقلماً از نظر ساخت لغوی می‌توانند با واژه مورد بحث در یک مقایسه حداقل سطحی قرار گیرند، بدون ادعا برای حل نهایی مسئله.

- ستاک واژه اسپناج بی‌شک **spin-* (یا **span-*) می‌باشد که گونه دیگر آن *-sin* (یا *-san*) باید باشد. با در نظر گرفتن اینکه گروه صامت‌های **sp-* در اول کلمه خاص گویشهای شمال غربی

و مخفف آن، یعنی *s-*، ویژهٔ زبانهای جنوب غربی است که فارسی یکی از آنهاست، بینیم که در زبانهای ایرانی چه نامهای گیاهی واجد این شرایط می‌باشند: البته اسپناج (با **sp-* که خاص لغات پارتی در پهلوی و فارسی است)، کردی *sping* (باز با **sp-*)، فارسی سنجد، پهلوی *sinčāt* (با **s-*)، آسی *sinj(ä)* "خار، گیاه خاردار" (با **s-* از **sp-*)، ارمنی *sinj* "Tragopogon L."

- از ایرانی (با **s-*)، ارمنی *sin* ("Sorbus L." (با **s-*))، بلوچی *šinž* "گیاه بوته‌دار" (با **š-* از **s-*) و غیره. ختنی *šimja* "درخت عناب" احتمالاً در این راستا نمی‌تواند جای گیرد.
- ریشهٔ تمام این واژه‌ها در ایرانی کهن طبق قوانین آوایی باید **spi-*، **spai-* بازسازی شود (از هندواروپایی **spei-*، **spi-*) "تیز، خارمانند" که برای نام گیاه بسیار مناسب است. براساس این ریشه بن واژه‌های کلمات فوق را می‌شود به‌نحو زیر در ایرانی کهن بازسازی نمود: برای سنجد، پهلوی *sinčāt* > **sinčātā-* (با *s-* از **sp-*)، برای *sinj(ä)* در آسی و *sinj* در ارمنی، **spin-ti-* > ارمنی *sin* > **sina-* (> **spina-*)، کردی *sping* > **spināka-*، بلوچی *šinž* > **spin-ti-* (یا **spin-ča-*).

- اما اسپناج، بن واژهٔ ایرانی قدیم آن باید **spināka-* باشد با *-ā-* بلند در پسوند (برخلاف *-ā-* کوتاه در کردی) که از جنبهٔ معنایی گویا مناسب نیست، ولی از نظر تحولات آوایی کاملاً قابل قبول است. معنی اولیهٔ شکل بازسازی شدهٔ **spināka-* "تیز، خارمانند" بوده است در حالی که شکل خارجی و خواص گیاه اسپناج فاقد چنین ویژگیهایی است. اما این استدلال نمی‌تواند در اینجا مورد داشته باشد، چرا که نامهای گیاهان همواره در معرض تغییرات معنایی و انتقال و تعویض پنداره‌ها می‌باشند به‌خصوص در مواقعی که معنی اولیهٔ واژه تیره شده و ادراک آن برای گویندگان زبان امکان‌پذیر نیست. غالباً یک نام با معنی معین می‌تواند در طول زمان به گیاهان بسیار دور از هم و دارای ویژگیهای نامطابق اطلاق گردد، یا حتی در یک فضای زبانی و در یک زمان چندین پندارهٔ گیاهی را بیان نماید.

منابع

Laufer, *Sino-Iranica*, pp. 392-398; Acharian, *Hayeren armatakan baṛaran*, IV, p. 259; Pokorny, *Indogermamisches etymologisches Wörterbuch*, p. 981; Abaev, *Istoriko-etimologičeskij slovar' osetinskogo yazyka*, III, pp. 201-202; Bailey, *Dictionary of Khotan Saka*, p. 399; Asatrian, *The origin of the -ng suffix in Kurmanji*, pp. 213-214.

آن (an) - "در تداول عامه و زبان کودکان: گه، گوه، و نیز به صورت صفت برای آدم بد یا چیز نامرغوب و بسیار بد به کار می‌رود" (فرهنگ لغات عامیانه جمالزاده).

- آن کردن- "ریدن"، آن ترکیب- "زشت و بد ترکیب"، انی- "آن آلود و کثیف" (جمالزاده، همانجا)، انک- "شخص بسیار حقیر و نالایق و بی‌عرضه" (ابوالحسن نجفی، فرهنگ فارسی عامیانه). گونهٔ انک (در اصطلاح انک کردن) به معنی "تحقیر کردن، کوچک کردن" که نجفی تحت همان انک مشتق از آن می‌آورد در واقع ربطی با این واژه ندارد (به غیر از متشابه بودن) و ظاهراً همان *henek* ترکی است به معنی "شوخی، مزاح" که در گویشهای دیگر ایرانی نیز دیده می‌شود (نک: کردی *h'anak kirin* "شوخی کردن").

- این واژه را با عین نیز می‌نویسند (عَن) که درست نیست زیرا کلمه بدون شک فارسی است. • وجه اشتقاق موثقی تاکنون برای این واژه پیشنهاد نگردیده است. اکثر محققینی که در این باره سخن رانده‌اند آن را اصولاً از نمونه‌های لغات کودکان (*baby-words*) می‌دانند، لیکن به نظر نگارنده واژه مورد بحث از پشتوانهٔ تاریخی کهنی برخوردار است و بسان دیگر کلمات اینچنانی (← میز (۲)، میختن، گه، ریدن، ریم) ریشه در ایرانی قدیم دارد.

- نیای مستقیم آن در پهلوی کتابی به ما نرسیده است ولی در متون فارسی میانهٔ مانوی از ترفان واژه‌ای ثبت است که همانا گونهٔ قدیم این کلمه می‌باشد: *abnam* ('bn'm) در متن M 1004 II, V/IV, 1 به معنی "آن، مدفوع، فضله". این واژه نیز به نوبهٔ خود مشتق از *apa-nma** (ریشهٔ *-nam**) ایرانی کهن می‌باشد که در اوستا شاهد دارد: *apanama*. ریشهٔ *-nam** با پیشوند *apa-** معنی "رستن، گریختن، بیرون آمدن" می‌دهد که از نظر معنایی بسیار مناسب است.

- شکل میانهٔ آوایی *abnam* و آن احتمالاً *aβn** یا *awn** بوده است. این سیر تکمیلی آوایی تقریباً همان است که از *adam* فارسی قدیم (ضمیر اول شخص مفرد - "من") به *an* (به همان معنی) در فارسی میانهٔ مانوی دیده می‌شود. - واژهٔ آن در گویشهای ایرانی رواج خاصی ندارد و ظاهراً محدود به لهجه‌های فلات ایران می‌باشد. این واژه در خوانساری و برخی از گویشهای مجاور به همان شکل و معنی به کار می‌رود.

منابع

Bartholomae. *Altiranisches Wörterbuch*, p. 1041; Henning, *A List of Middle-Persian and Parthian Words*, p. 80; Sundermann, *Mittelpersis-*

che und parthische kosmogonische und Parabeltexte der Manichäer, p. 28; Eilers, *Westiranische, Mundarten*, I, p. 342.

انجوغ (anĵōγ, anjūγ) - "شکن و چین باشد که در روی و تن و پوست و غیره افتد، و چین و شکن روی را اندام باشد از غایت پیری یا به سبب دیگر، ترنجیدگی" (اسدی، برهان، آندارج، ناظم‌الاطباء، معین، دهخدا).

- گونه‌های دیگر: انجغ، انجخ

- فعل مصدری: انجوخیدن، انجوغیدن، انجوختن، انجختن، انجخیدن - "برهم کشیده شدن پوست روی و اندام باشد".

- صورتهای دیگر فعلی: انجوخته - "آنکه پوستش پژمرده و ترنجیده باشد"، انجوخته - "پژمردن و چین گرفتن روی".

• شکل ایرانی میانه این واژه را ظاهراً باید (h)an čōk * بازسازی نمود که می‌بایست در دوره میانه مؤخر (late Middle Iranian) شکل خارجی *anĵōg/γ (در پارتی) *hanzōg * آمده‌اند: در پارتی /anĵōγ-ift/، /nĵwgyft/ (در 148, 189, i78 g) و در فارسی میانه /hanzōgīh/hnzwgyh/ (MiM III, p. 49) - هر دو به معنی "رنج و اضطراب".

- برخلاف هم‌ریشگی واضح انجوغ فارسی با واژه‌های مذکور در پارتی و فارسی میانه تاکنون به این هم‌آهنگی تکوینی در تحقیقات ایران‌شناسی توجه نشده است: نه والتر هنینگ، نه امیل بنونیست و نه مری بویس - پژوهشگران سرشناس متون مانوی از واژه فارسی در رابطه با anĵōgīft یاد نمی‌کنند (hanzōgīh) فارسی میانه فقط یک بار در دستنویس منتشر نشده آمده است). به علاوه خود کلمه (hanzōgīh) anĵōgīft ریشه‌یابی نشده است.

- ارمنی anjuk "تنگ، تنگنا" احتمالاً متعلق به همین گروه می‌باشد، یعنی ممکن است از فارسی میانه سرچشمه گرفته باشد ولو اینکه -j- (=dz-) این فرضیه را سست می‌کند.

- بن واژه کلمات فوق در ایرانی کهن به نظر نگارنده -han-čauka * می‌باشد از ریشه هندواروپایی *kau-k- "کج شدن، خم شدن، چین و چروک گرفتن" که در کوژ، گوژ (←گوژ) و کوزه(ه) (←کوزه(ه)) نیز دیده می‌شود.

- طبیعتاً انجوغ (← انجین) از پارتی می‌آید نه از فارسی میانه، بسان گوژ و برخلاف کوزه که از پهلوی است.

- از زبانهای دیگر ایرانی ظاهراً خوارزمی **-ncxs** "چین و چروک گرفتن" (**ncγdyk** "چین و چروک دار")، آسی **änjy/ug** "به هم آمدن، جمع شدن" نیز از همان بن واژه ایرانی قدیم مشتق می‌باشند. با پیشوند ***ni-** در فارسی میانه مانوی از ریشه مذکور **-nigōz** "خم شدن، کج شدن" آمده است ***ni-kauk-** >

منابع

Pokorny, *IEW*, p. 589; Henning, *Das Verbum des Mittelpersischen der Turfanfragmente*, p. 182; *idem*, *Coriander*, p. 196; Benveniste, *Fragments des Actes de Saint Georges en version sogdienne*, p. 103; Boyce, *The Manichaean hymn-cycles in Parthian*, pp. 70, 106; Benzing, *Chwaresmischer Wortindex*, p. 62; Emmerick, *Saka grammatical studies*, p. 137; Mackenzie, *The khwarezmian Glossary I*, p. 542; Schwartz, *On the vocabulary of the Khwarezmian Muqaddimatu l-Adab*, p. 296.

انچخت (ančaxt) - "طمع و توقع" (برهان)

مصدر اسمی: انچختن - "طمع و توقع"

• احتمالاً از ***han-čafta** "آز، طمع" - ریشه ***kama-** (***kā-**) "خواستن، آرزو داشتن (طمع داشتن)" با پیشوند **-han-** برایند گروه آوایی **-mt-** که از اتصال **-m-** در آخر ریشه و **-t-** در اول پسوند مفعولی (**-ta-**) به وجود می‌آید در ایرانی غالباً **-ft-** است، (مقایسه شود در پهلوی: **franaft** - صورت مفعولی از **franam** > **fra-nam-**). گوناگونی گروههای آوایی **-ft-** و **-xt-** در فارسی بدون توجه به جنبه تکوینی آن پدیده‌ای است طبیعی (مثلاً جفت که از ***juxt** می‌آید ← جفت). در ضمن هیچ بعید نیست که واژه مورد بحث همانا شکل مصحف ***ančaft** باشد که تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد در متون موجود و فرهنگها نیامده است.

انگاز (**angāz**) - "افزار، افزار پیشه‌وران، دست‌افزار" (برهان، آندراج، دهخدا).

- گونه‌های دیگر: انگز (**angaz, anguz**) - "بیلی که با آن زمین را هموار سازند" (برهان، آندراج)،
انگازه (**angāza, angāže**) - "شانه جولاهاگان و ماشوره" (ناظم‌الاطباء).

- گونه‌های انگز، انگزک، انگزک که دهخدا زیر انگز به معنی فوق می‌آورد در واقع متعلق به تکواژه

دیگری هستند (← انگز).

• او کمند انداخت ما را او کشید

ما به دست صانع‌انگاز آمدیم (مولوی، از آندراج).

- گرم درآگرم که آن گرم کار

صنعت نو دارد و انگاز نو (مولوی، از دهخدا).

واژه‌ای است بسیار اصیل: از پهلوی *angāz** که در متون موجود نیامده است، ولی براساس *han-gāza** ایرانی قدیم می‌توان آن را بازسازی نمود. شکل اخیر نیز ترکیبی است با پیشوند *ham/n** و ریشه *gaz** "گرفتن" (به تفضیل ← آغاز). این کلمه از زبانهای دیگر ایرانی در کردی دیده می‌شود: *hangāz* "یکی از قسمتهای گاو آهن، دسته گاو آهن". معنی اولیه بن واژه ایرانی قدیم "دسته، دستگیره، افزار" بوده است.

- انگازه مشتق از پارتی *angāzak** (با تحول شمال غربی، یعنی *-z*، مثل کردی) می‌باشد، در حالی که گونه انگز به معنی "بیلی که ..." احتمالاً یا مخفف انگاز است و یا از بن‌واژه ایرانی قدیم با *-a* کوتاه در هجای دوم (یعنی از *han-gāza**) می‌آید.

منبع

Asatrian, *Etimologičeskij slovar' kurdsogoazyka*, s.v. hangāz.

انگرو (-*angarvā*) - "زاغه و آغال گوسپند، شبگاه گوسفندان، جایی را گویند که شبها گوسفندان را در آنجا نگاه می‌دارند" (برهان، ناظم‌الاطباء).

- گونه‌های دیگر: انگروا (*angizvā*)، انگرو (*angarū*).

• به‌رغم اینکه این واژه تاکنون ریشه‌یابی علمی نشده و در پژوهشهای لغت‌شناسی تاریخی ایرانی هرگز مورد بررسی قرار نگرفته است در اصالت ایرانی آن هیچ‌گونه تردیدی به‌نظر نمی‌رسد.

ناکامی در آن است که متأسفانه در هیچ زبان ایرانی دیگر واژه‌متشابهی با معنی نزدیکی به آن نمی‌یابیم و دریافته‌های نو و کهن از زبانهای باستانی نیز نیای مستقیم یا غیرمستقیم واژه مذکور دیده نشده است.

با این حال خوشبختانه پشتوانه خوبی برای تعریف انگرو وجود دارد و آن لغت *hangruan* (*hangrvan* خوانده شود) در ارمنی است که از قرن پنجم میلادی - آغاز کتابت ارمنی - شاهد دارد و اکنون نیز متداول است. از نظر معنایی نیز این واژه تقریباً مترادف انگرو است

(“اقامتگاه، شبگاه گاو و گوسفند، آرامگاه، بندر، لنگرگاه”) و یقیناً یکی از وام واژه‌های ایرانی است که اصل آن را در زبان مادر (فارسی میانه یا پارتی) بر طبق قوانین صوتی باید به شکل *vrān* *(h)angirvān* * بازسازی نمود (با حذف *-i* در موضع قبل از تکیه، مقایسه شود *vrān* “چادر” *< viḍān* ← گیان) که در فارسی می‌بایست به *انگروان مبدل می‌شد و ظاهراً انگروا با حذف نون در آخر کلمه از آن سرچشمه می‌گیرد (و یا شکل مصحف آن است). افتادن نون احتمالاً منوط به چند هجایی بودن کلمه می‌باشد (*an-gar-vān* یا *an-ge/iž-vān*): در موارد دیگر - در واژه‌های دو هجایی مثلاً - نون همواره می‌ماند.

- بن‌واژه ایرانی میانه *(h)angirvan* *، یعنی به نظر نگارنده نیای *hangruan* ارمنی و انگروای فارسی، ظاهراً باید به وسیله شکل میانه‌ای *hangr̥nvān* * مشتق از ایرانی قدیم *han-gr̥n(a)-wāna* * باشد. و این ترکیبی است با پیشوند **ham/n-*، **gr̥na-* (شکل مفعولی با پسوند *-na-* از ریشه **gar-* > هندواروپایی *-ger-* “جمع‌کردن” ← گله) و **wāna-* “مکان زندگی، اقامتگاه” (*> wahana* *) از ایرانی قدیم **wah-* “سکنی گزیدن، زندگی کردن” > هندواروپایی **ues-*. معنی اولیه این ترکیب ظاهراً “اقامتگاه، جایگاه، مکان گردهم‌آیی” بوده است. ادغام **-āha-* به *-ā-* (در **wāna-* از **wahana-*) پدیده‌ای است که در چارچوب قوانین آوایی صورت گرفته است، مثلاً: فارسی قدیم *θāti* “می‌گوید” (*θastanai*) > **θāhati*، *ar-ta-a-ča-a) r̥tača* > **r̥ta-hačā* (ایلامی *irdahazzi*) و غیره.

- واژه *hamgrama-* “مجمع، بازار” در ختنی ترکیبی است مشابه لیکن فقط با ریشه **gar-* (با پسوند مفعولی دیگر) و بدون جزء **wāna-*.

- در صورت صحت این وجه اشتقاق گونه‌های انگروا و احتمالاً انگروا باید مصحف انگروا به شمار آیند.

منابع

Acharian, *Hayeren armatakan bařaran*, III, p.38; Bailey, *Dictionary of Khotan Saka*, p. 442; Vahman-Asatrian *Iranian Notes (Tafazzoli Memorial, forthcoming)*.

انگژ (*anguž, angož*) - “آهنی باشد سرکج که فیل را بدان به هر طرف که خواهند برند” (برهان، ناظم‌الاطباء)، آنچه پیلبانان در دست دارند (غیاث‌اللغات)، “کجک” (فرهنگ جهانگیری).
- معنی “بیلی پهن که با آن زمین را هموار کنند” که در فرهنگ معین برای انگژ آمده است صحیح

نیست و این اشتباه ظاهراً تحت تاثیر انگز که گونهٔ تکواژهٔ دیگری است (← انگاز) رخ داده است.
- گونه‌های دیگر واژه: انگزک (angu/ożak)، انگزک (angu/ozak).

• پیل مستم معزم از انگز بیاشوبند از آنک

گر بیاسایم دمی هندوستان یادآورم (خاقانی، از آندراج).

• وام‌واژه‌ای است از گویشهای نوین هندی: احتمالاً از *añkuś* که در حال حاضر به همان معنی رواج دارد و نیای آن در سانسکریت -*añkuśa* ("حلقه، آلتی که فیل را بدان هدایت می‌کنند") می‌باشد. این آخری نیز از ریشهٔ -*añka* "کج، حلقه" (در اوستا -*anku* "حلقه") مشتق شده است. - تشابه شکلی و معنایی انگز و انگاز (که واژه‌ای است ایرانی‌الاصل ← انگاز) و گونه‌های مختلف آنها موجب آمیزش این واژه‌ها در فرهنگها و متون گردیده است، چنانکه در مواردی به‌عنوان یک واژه ارائه می‌گردند.

منابع

Bartholomae, *AIW*, p. 130; Mayrhofer, *KEWA*, I, pp.19-20.

انین (*anīn*) "ظرفی سفالی مانند سبو و خمچهٔ بزرگ که دوغ در آن کنند و بجنابند تا مسکه (کره) جدا گردد" (برهان، آندراج، ناظم‌الاطباء).

• وز شره لقمه شده جمله را

مزرعهٔ دیو تکاوانین (سنائی، به اهتمام مدرس رضوی، ص ۵۴۷).

• در گویشها و زبانهای غربی ایرانی عموماً پندارهٔ انین به‌وسیلهٔ *mašk* "مشک" (← مشک) بیان می‌گردد (در گویشهای کردی شمالی (کرمانجی) *sirsūm* به‌همان معنی مقتبس از ارمنی *jəc'um* می‌باشد). در مواردی اصطلاح "خیگ روغن" نیز برای پندارهٔ فوق به‌کار می‌رود.

- لیکن در زبانهای هند و ایرانی ریشهٔ مخصوصی برای مفهوم روغن‌گیری وجود داشته است که بیشتر در زبانهای شرقی ایرانی منعکس است: *nī* و -*nai** "تکان دادن (مشک) برای روغن‌گیری، کره‌گیری" (هندی قدیم -*nīta* "روغن")، مثلاً در وحی *pərnəc* "مشک کره‌گیری" - از ایرانی قدیم *pari-nī-čī**.

- تنها نمونه‌های ایرانی غربی با این ریشه و به‌معنی "مشک کره‌گیری" احتمالاً واژهٔ مورد بحث در فارسی و *nīyə* در تالشی می‌باشد که هر دو تا به‌حال مورد بررسی ریشه‌شناسی قرار نگرفته‌اند.
- انین به‌وسیلهٔ شکل میانهٔ *anēn** (>*afnēn**) مشتق از *abi-nayana** ایرانی قدیم

می‌باشد، درحالی‌که $n\bar{y}\theta$ تالشی - از - $*nayaka$ (به‌وسیله شکل میانه $*n\bar{e}ka$) می‌آید.
- با معانی دیگر ریشه $*nai$ در ایرانی غربی واژه‌های بسیاری آمده است: در بلوچی $n\bar{e}mag/\gamma$
 $n\bar{e}wa\gamma$ ”کره“، کردی $niv\bar{i}šk$ ($r\bar{u}n\bar{e} niv\bar{i}šk$) به‌همان معنی و غیره (← پنین).

منابع

Morgenstierne, *IIFL*, II, p. 534; Steblin-kamensky, *Etimologičeskij slovar' vaxanskofo yazyka*, p. 277.

